

روش تحقیق معاصر
در علوم انسانی

تقدیم به یاران همواره یار

مهدی رضایی

و

سعید کاکی

به پاس همهٔ دوستی‌ها و به یاد همهٔ مهربانی‌ها

سرشناسه: محمدپور، احمد، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور: روش تحقیق معاصر در علوم انسانی (مباحثی در سیاست‌های

روش)/ احمد محمدپور.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۵۲۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۹۴-۶

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

موضوع: علوم انسانی - تحقیق - روش‌شناسی

موضوع: Humanities--Research--Methodology

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ر۹/م۲۵/۱۸۶ AZ

رده‌بندی دیویی: ۰۰۱/۳۰۷۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۶۵۴۲۷۰

روش تحقیق معاصر
در علوم انسانی
(مباحثی در سیاست‌های روش)

احمد محمد پور

استادیار انسان‌شناسی دانشگاه واندربیلت





انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

احمد محمدپور

روش تحقیق معاصر در علوم انسانی

(مباحثی در سیاست‌های روش)

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۶ - ۲۹۴ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 294 - 6

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۳۹۰۰۰ تومان

فهرست

پیشگفتار.....	۱۳
۱. از پارادایم به اپیستمه.....	۱۹
سه پرسش بنیادی در حوزه پارادایم.....	۱۹
کوهن و پارادایم‌های علم.....	۲۱
لاکاتوش و برنامه‌های پژوهشی.....	۲۴
فایرابند و نظریه آنارشیسم علمی.....	۲۵
پوپر و اسطوره چارچوب.....	۲۶
فوکو و اپیستمه.....	۳۰
هستی‌های مورد تحلیل فوکو.....	۳۲
فوکو و هستی‌شناسی قدرت.....	۴۳
انسان‌شناسی فلسفی فوکو.....	۴۵
معرفت‌شناسی فوکو.....	۵۰
روش‌شناسی فوکو.....	۵۵
۲. شناخت عینی واقعیت: از کنت تا باسکار.....	۵۷
اثبات‌گرایی: به سوی معرفت اثباتی.....	۵۷
باورهای بنیادین اثبات‌گرایی.....	۶۱

- ۶۳..... اثبات‌گرایی منطقی
- ۶۸..... باورهای بنیادین اثبات‌گرایی منطقی
- ۷۲..... ظهور واقع‌گرایی انتقادی
- ۷۵..... چرا واقع‌گرایی انتقادی؟
- ۸۴..... واقع‌گرایی و روش
- ۸۶..... امر واقعی، امر بالفعل، امر تجربی
- ۸۹..... علیت، نیروهای علی، عواملان علی
- ۹۱..... ۳. ساختار به مثابه واقعیت: از سوسور تا لاکان
- ۹۱..... سوسور و زبان‌شناسی ساختاری
- ۹۴..... تفاسیر انتقادی بر اندیشه سوسور
- ۹۶..... رولان بارت: ساختارگرایی فرهنگی
- ۱۰۰..... فوکو: دانش، نظم و قدرت
- ۱۰۴..... پس‌ساختارگرایی: به سوی سیالیت معنا
- ۱۰۸..... لاکان: مرحله آینه‌ای و امر خیالی
- ۱۱۰..... صورت‌بندی مجدد ساختارگرایی لاکان
- ۱۱۱..... بعد از لاکان: آلتوسر و جامعه همچون میدان استیضاح
- ۱۱۳..... ژیزک: فراسوی استیضاح
- ۱۱۴..... ارزیابی لاکان
- ۱۱۷..... ۴. روش‌شناسی‌های بخش: از آدورنو تا هومی بهابها
- ۱۱۷..... رویکرد انتقادی
- ۱۲۲..... والتر بنیامین: از فلسفه به تاریخ فرهنگی
- ۱۲۴..... پروژه پاساژها
- ۱۳۵..... از متن به ایماژ

- ۱۳۷..... نظریهٔ فمینیسم
- ۱۳۸..... فمینیسم دههٔ ۱۹۷۰
- ۱۴۰..... میچل: در باب زنانگی
- ۱۴۳..... چادرو: بازتولید مادری
- ۱۴۵..... کریستوا: واژگونی نشانه‌شناسی
- ۱۵۱..... جودیت باتلر: ایدهٔ نمایشی جنسیت
- ۱۵۴..... نظریهٔ اجتماعی بدن
- ۱۵۶..... فوکو و پزشکی شدن بدن
- ۱۶۲..... بدن‌ها در جامعهٔ معاصر
- ۱۶۳..... برساخت شرق
- ۱۶۷..... رویکرد پسااستعماری و عنصر زبان
- ۱۶۸..... زبان، ادبیات و هویت
- ۱۷۱..... شرق‌شناسی و تولد غرب
- ۱۷۴..... غرب و دیگری
- ۱۷۷..... جهانی شدن، نو-امپریالیسم و هویت‌زدایی
- ۱۸۶..... هویت دورگه و تقلید
۵. انسان‌شناسی در چنبرهٔ نگاه‌ها: از هنری مورگان تا جورج مارکوس .. ۱۸۹
- ۱۹۵..... پروبلماتیک فرهنگ و ظهور رویکردها
- ۱۹۹..... جریان‌های نظری متأخر
- ۲۰۴..... تفسیرگرایی در انسان‌شناسی
- ۲۰۵..... ویکتور ترنر و مری داگلاس
- ۲۰۸..... هستی‌شناسی انسان‌شناسی تفسیری
- ۲۱۰..... بنیان‌های معرفت‌شناختی
- ۲۱۱..... روش‌شناسی

- ۲۱۴..... فرهنگ به مثابه متن.....
- ۲۱۹..... ۶. واقعیت به مثابه تفسیر معنا: از ديلتای تا گارفینکل.....
- ۲۱۹..... هرمنوتیک: به سوی تأویل معنا.....
- ۲۲۰..... هرمنوتیک اولیه.....
- ۲۲۳..... هایدگر: معنای هستی.....
- ۲۲۵..... فهم، ابزار و معنا.....
- ۲۲۶..... هایدگر در زمینه هرمنوتیک.....
- ۲۲۷..... گادامر و تعدیل هایدگر.....
- ۲۲۸..... افق هرمنوتیکی گادامر.....
- ۲۲۸..... ریکور: معنا و زبان.....
- ۲۳۰..... تفسیرگرایی: به سوی تفسیر واقعیت.....
- ۲۳۱..... وبر: عینیت و فردیت.....
- ۲۳۶..... باورداشت‌های بنیادین تفسیرگرایی.....
- ۲۳۹..... پدیدارشناسی: مطالعه تجربه زیسته.....
- ۲۴۱..... شوتز: پدیدارشناسی زیست‌جهان.....
- ۲۴۲..... از معناسازی تا درک دیگری.....
- ۲۴۴..... برساخت‌گرایی: معرفت‌چونان برساخت اجتماعی.....
- ۲۴۶..... برساخت معرفت.....
- ۲۵۲..... تعامل‌گرایی نمادین: عاملیت و کنش مشترک.....
- ۲۵۳..... عاملیت و کنش.....
- ۲۵۵..... فرض‌های مفهومی و معرفت‌شناختی.....
- ۲۵۶..... گیدنز: عاملیت و ساختار.....
- ۲۶۴..... امنیت هستی‌شناختی.....
- ۲۶۶..... ساختار.....

- ۲۶۷ مسئله زمان/ مکان
- ۲۶۹ روش‌شناسی مردمی: سازوکارهای معنابخش ساختارهای خرد
- ۲۷۱ مدل واقعیت از منظر روش‌شناسی مردمی
۷. فلسفه قاره‌ای و جدال بر سر معنا: از کانت تا دریدا ۲۷۹
- ۲۹۸ اگزیستانسیالیسم: تقدم وجود بر ماهیت
- ۳۰۲ نیچه و آفرینش حقیقت
- ۳۰۶ هایدگر: هستی و کسوف آن
- ۳۱۴ دریدا: تمایز و واسازی
۸. فلسفه تحلیلی و تلاش برای رسیدن به حقیقت: از فرگه تا کوآین ۳۱۹
- ۳۲۲ انقلاب مور و راسل: رئالیسم کمبریج و چرخش زبان‌شناختی
- ۳۲۷ راسل و ویتگنشتاین متقدم: زبان ایدئال و اتمیسم منطقی
- ۳۳۰ راسل و توسعه بیشتر فلسفه تحلیلی
- ۳۳۴ دلالت و راجعیت
- ۳۳۶ ابژه بودن گزاره‌های توصیفی
- ۳۳۷ نیت‌مندی دور
- ۳۳۷ گسست از ایدئالیسم
- ۳۳۹ اصول ریاضیات
- ۳۴۲ فلسفه زبان ایدئال در برابر فلسفه زبان عادی
- ۳۴۳ فرگه: تأثیر یا محرک
- ۳۴۴ اتمیسم منطقی و پژوهش‌های ویتگنشتاین
- ۳۴۸ اثبات‌گرایی منطقی و حلقه وین
- ۳۵۱ زمینه کانتی
- ۳۵۵ منطق و بنیان‌های ریاضیات

- ۳۵۶ کوآین
- ۳۶۲ ویتگنشتاین متأخر و فلسفه زبان عادی
- ۳۶۵ زوال فلسفه زبان
- ۳۶۷ رنسانس در متافیزیک
- ۳۶۹ فرگه: درک هندسی معنا
- ۳۷۱ زبان و هستی شناسی
- ۳۷۴ معنا و مرجع
- ۳۷۸ تفکر و استدلال ورزی
- ۳۸۰ عینیت و اختفا
- ۳۸۳ ۹. درک نوپراگماتیستی از روش: رورتی و فلسفه پساتحلیلی
- ۳۸۳ رورتی و بحران در فلسفه کلاسیک غرب
- ۳۸۵ رورتی و تأثیرات اندیشمندی
- ۳۹۰ هگل
- ۳۹۱ داروین
- ۳۹۲ هایدگر
- ۳۹۷ دیویی
- ۴۰۰ دونالد دیویدسون
- ۴۰۱ رورتی، پساویتگنشتاینیسم و بازنمایی
- ۴۰۵ ضدبازنمایی گرایي و منطق فلسفی بی واسطگی
- ۴۰۸ رورتی، روش و حقیقت
- ۴۱۵ رورتی و اصول نظری
- ۴۲۱ برآیند
- ۴۲۵ ۱۰. پست مدرنیسم و امکان تولید معرفت: از توینبی تا باومن
- ۴۲۷ پست مدرنیته و پست مدرنیسم

۴۲۸	ره‌آورد نظری
۴۳۰	روش‌شناسی یا صرفاً نوعی نقد معرفت‌شناسانه
۴۳۱	امکان تولید معرفت
۴۳۳	جامعه پست مدرن و تکه تکه شدن فرهنگ
۴۳۵	پست مدرنیته یا مدرنیته متأخر
۴۳۷	نگاه تردیدآمیز به دانش و قدرت
۴۳۹	پست مدرنیسم، جهانی شدن و دولت-ملت
۴۴۱	رسانه‌ها و شبیه‌سازی واقعیت
۴۴۳	فرهنگ عامه و تدابیر ساخت هویت
۴۴۵	مصرف افسون‌شده
۴۴۶	پست مدرنیته
۴۴۷	دلوز و گتاری: پست مدرنیته همچون میلی شیزوفرنیک
۴۵۱	لیوتار: وضعیت پست مدرن
۴۵۴	بودریار: پست مدرنیته و شبیه‌سازی
۴۵۸	جیمسون: پست مدرنیته و تحول سرمایه‌داری جهانی
۴۶۲	باومن: پست مدرنیته در مقام توهم منفی
۴۶۷	۱۱. بازتعریف معرفت در بستر سیاست رادیکال: از دریدا تا بدیو
۴۶۷	دریدا
۴۷۴	ژیل دلوز
۴۸۲	هستی‌شناسی
۴۸۳	تصدیق
۴۸۷	آلن بدیو: هستی و رخداد
۴۹۹	سخن پایانی
۵۰۱	منابع
۵۲۳	نمایه

پیشگفتار

تجربه چندساله تدریس و تحقیق در گروه انسان‌شناسی دانشگاه واندربیلت همسو با نظرگاه کمابیش فلسفی‌ای که همواره دانشجویان و محققان را به آن حساس و تشویق کرده‌ام، زمینه‌ای فراهم کرد تا نگاهی نسبتاً انعطاف‌پذیرتر و متاملانه‌تر به روش تحقیق بیندازم؛ این نگاه تأملی اکنون بدان‌جا رسیده است که به آنچه به جنبش‌های سه‌گانه روش تحقیق (کمی، کیفی و ترکیبی) موسوم‌اند، و خود چندی درباره آن‌ها خواننده‌ام و پاره‌ای نیز نوشته‌ام، همچون راهبردهای متفاوت تحقیق بنگرم که بیشتر برآمده از خواست فزاینده حرفه‌ای شدن دانش در دوره متأخر است تا برخاسته از سیری تکاملی و ضروری. نگاهی کوتاه به فهرست دور و دراز روش‌های تحقیق که گاه جز در عنوان تفاوتی با هم ندارند، گویای همین مسئله است، به گونه‌ای که بیشتر به فهرست یا کاتالوگی می‌مانند که می‌توان پیوسته بر آن افزود، بی‌آن‌که تغییری در فهم واقعیت ایجاد شود.

مسئله روش^۱، چه در معنای فنی و چه در معنای کلی آن، قدمتی به درازای تاریخ فلسفه دارد و به هیچ عنوان چیز جدیدی نیست؛ حتی انتزاعی‌ترین نظام‌های فلسفی به طور ضمنی در لابه‌لای مباحث هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خود ناگزیر جایی برای روش باز کرده‌اند یا آشکارا از آن سخن گفته‌اند. برای مثال، فیلسوفان پیشاسقراطی روش را عمده‌تأ در چارچوب جهان‌بینی بیان می‌کردند و جای می‌دادند. آن‌ها برخلاف تمدن‌های پس از خود بر پرسش‌های بنیادین تأکید می‌کردند

1. method

و جهان را از دریچهٔ جوهره و معنا می‌نگریستند، گرچه رهیافتشان به فهم جهان ماتریالیستی بود. پس از سقراط، این جهان‌بینی شکل منطقی به خود گرفت و به زبان استدلال‌های صوری بیان شد؛ اوج جاباه‌جایی در حوزهٔ روش فلسفهٔ مدرن را می‌توان در کار دکارت مشاهده کرد. بدین‌سان، درک فلسفی یا فنی از روش در مسیر تکامل فلسفه و نظریهٔ اجتماعی همزاد با آن همواره از دغدغه‌های عمده بوده است. از قرن نوزدهم به بعد، روش در معنای فنی کنونی پدید آمد و سه جنبش روش‌شناسی کمی، کیفی و ترکیبی یکی پس از دیگری ظاهر شدند؛ گرچه ظهور آن‌ها به هیچ‌رو روندی الزاماً تکاملی در پیش نگرفته است.

در این کتاب، بر نیاز بازگشت به روش در قالب جهان‌بینی تأکید می‌شود. در واقع، در این‌جا روش تنها به تعریف‌های کمی، کیفی یا ترکیبی مرسوم در علوم اجتماعی محدود نمی‌شود، چراکه این روش‌ها یا جنبش‌های روش‌شناختی خود باید به‌منزلهٔ راهبردهایی^۱ برآمده از جهان‌بینی یا نوع نگاه به جهان تلقی شوند. استدلال نویسنده آن است که به جای تمایز سنتی بین روش‌های کمی، کیفی و ترکیبی بهتر است هر سه را راهبردهایی نسبتاً متفاوت تلقی کنیم، زیرا داعیه‌های بنیادین آن‌ها متأثر از جهان‌بینی‌های کلان‌تر است. از سوی دیگر، از بسیاری جهات، هر سه راهبرد بیشتر با دغدغه‌ها، شایستگی‌های علمی و مهارت‌های محقق ارتباط دارند تا این‌که سنت کاملاً متفاوتی را دنبال کنند. از این رو، مؤلف ضمن توجه به اهمیت پی‌بندی‌های فلسفی یا هویت فلسفی این روش‌ها، هر سه را فنون یا ابزارهایی می‌داند برای برخورد با واقعیت؛ اما واقعیتی برآمده از جهان‌بینی خاص ما.

نگاهی گذرا به فضای حاکم بر پژوهش اجتماعی نه تنها در سطح کشور، بلکه در بدنهٔ عمومی تحقیقات اجتماعی نشان از تسلط روزافزون رویه‌ها یا مورفولوژی فنون تحقیق بر قلمرو اندیشهٔ اجتماعی دارد. این سلطه را می‌توان در قالب عنوان‌هایی چون تحقیقات رسمی، تحقیقات دانشگاهی یا آکادمیک یا گزارش‌های علمی اجتماعی مشاهده کرد که محقق را به ابزاری روباتیک و تحقیق را به فعالیتی حرفه‌ای شبیه تمرین‌های ورزشی تبدیل کرده است، حال آن‌که وظیفهٔ تأمل و تفکر عمدتاً به فلسفه واگذار شده است. چنین نگاهی مخصوصاً بر فضای دانشگاهی ایران

حاکم است. از این رو، مؤلف ضمن تأکید بر طبیعت‌زدایی و ماهیت‌زدایی از روش‌های متعارف تحقیق، اصرار می‌ورزد که معرفت به جهان تنها از دریچه روش‌های تحقیق آکادمیک یا آنچه مخصوصاً علمی خوانده می‌شود، برنمی‌آید. بخش عمده‌ای از معرفت ما به جهان از منابعی برمی‌خیزد که با رویه‌های مرسوم تحقیق سنخیتی ندارند یا در بهترین حالت از روال منطقی‌ضمنی پیروی می‌کنند. برای مثال، گرچه عقل سلیم در رویکردهای عین‌گرا جایی ندارد، در رویکردهای ذهن‌گرا هم منبع معرفتی ارزشمند و هم معیاری برای ارزیابی دانش فنی به شمار می‌رود؛ در این جا هدف پاسخ دادن به پرسش‌هایی از این دست نیست که معرفت چیست، چه تفاوتی با علم دارد یا نسبت فلسفه، علم و معرفت کدام است؛ مهم آن است که ما چگونه در مورد جهان می‌اندیشیم، چگونه به زندگی خود معنا می‌بخشیم و بر چه اساس عمل می‌کنیم. پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند مرز بین دانش علمی و عقل سلیم را کمرنگ‌تر سازد، زیرا ما در هر صورت موجوداتی کنش‌گرم و سرانجام باید با طبیعت و اجتماع سروکار پیدا کنیم.

نکته مهم دیگر آن است که چه دانش برآمده از روش‌های تحقیق مرسوم و چه عقل سلیم، هر دو در نهایت سازه‌هایی نظری یا مفهومی‌اند که در قالب نوعی بازی زبانی یا انگاره‌های مفهومی امکاناتی را برای اسناد معنا فراهم می‌سازند، فارغ از آن‌که اسناد معنا متأثر از قدرت، دین و علم است یا برساخته‌ای گفتمانی است. بنابراین، نه تنها روش‌ها بلکه خود جهان‌بینی‌ها نیز سازه‌هایی نظری‌اند. هیچ سازه غیرنظری‌ای وجود ندارد؛ هیچ روشی قادر نیست جهان را آن‌طور که هست، به ما بنمایاند و توضیح دهد. از این رو، نظریه‌ها و نظام‌های فلسفی نیز در بهترین حالت مجموعه‌ای از مفاهیم مرتبط‌اند که مسیر نظری خاصی را دنبال می‌کنند.

هر یک از این نظریه‌ها یا روش‌ها در سطحی پایین‌تر و عملی‌تر مسیری را برای فهم جهان فراروی ما می‌گشایند و واقعیت‌ها را به شکلی معین رمزگذاری یا رمزگشایی می‌کنند. این شیوه‌های ضمنی یا صریح را می‌توان سیاست‌هایی خواند که از رویه‌های قدرت تا کنش‌های روزمره فردی را در بر می‌گیرد. از این رو، عنوان فرعی سیاست‌های روش، روش را نه صرفاً در معنای فنی، بلکه در پس‌زمینه به ظاهر ناپیدای جهان‌بینی‌های کلان نیز قرار می‌دهد. عنوان سیاست‌های روش چیزی است که از دل این نکات و مفاهیم ظریف و گاه نامحسوس برمی‌خیزد. تعریف و دریافتی

که در این جا از هم‌کناری سیاست و روش ارائه می‌شود با کاربری‌های متعارف و معمول آن تفاوتی چشمگیر دارد. سیاست در این معنا، ضمن در برگرفتن پیکره‌بندی قدرت و سیاست در معنای مرسوم آن، شیوه نگریستن و پراکتیس در جهان را نیز در نظر دارد. مهم‌ترین هدف کتاب دعوت یا بازگرداندن مخاطب به سمت درکی فلسفی یا فرانظری از روش، حتی در خاص‌ترین معنای آن، است. با این حال، به‌هیچ‌وجه نادیده گرفتن روش‌های تحقیق متعارف یا کم‌توجهی به اهمیت و کاربرد آن‌ها را تجویز نمی‌کند. در مقابل، در نظر دارد به خواننده یادآور شود که باید درک وسیع‌تر و عمیق‌تری از روش و معرفت داشت؛ بدین ترتیب، روش در معنایی نسبتاً هایدگری به معنای شیوه‌ای از بودن در جهان و نگریستن به آن تعریف می‌شود. چنین نگاهی می‌تواند با این موضع سازگار باشد که نه تنها روش‌های متعارف یگانه شیوه فهم و کسب اطلاع از جهان نیستند، بلکه دانش قبل از آن‌که با این موازین فنی متعارف سنجیده شود، باید یاددهنده و الهام‌بخش باشد. بسیاری از آثار ادبی و هنری چنین‌اند.

کتاب در یازده فصل تنظیم شده است. فصل‌ها ترتیب زمانی و موضوعی خاصی را پی نمی‌گیرند، با این حال فرایندی عمومی را ترسیم می‌کنند که از جایی می‌آغازد و بعد از گشت و گذاری نظری به نقطه‌ای ختم می‌شود. با این حال، کتاب نه از حیث دنبال کردن خط زمانی یکدست است و نه از بعد ادبیات. به برخی از متفکران یا رویکردها به تناسب نیاز در بخش‌های مختلف کتاب بیشتر اشاره شده است؛ با این حال، تلاش شده است از تکرار مطالب یا استدلال‌ها جلوگیری شود. کتاب با کارهای تامس کوهن می‌آغازد و با نگاهی به آرای بدیو به پایان می‌رسد؛ گرچه به‌سختی می‌توان مرز روشنی بین متفکران یا نظریه‌های مطرح در کتاب قائل شد. با وجود این، سعی بر آن بوده است در هر فصل تا حد امکان انسجام موضوعی رعایت شود. به‌علاوه، زبان همه فصول نیز یکدست نیست، چه متفکران و رویکردها نیز شیوه‌های زبانی و ادبی خاص خود را دارند. برای مثال، فصل فلسفه قاره‌ای آشکارا ادبیاتی متفاوت با فصل فلسفه تحلیلی دارد. خود این تفاوت‌های زبانی و ادبی نیز می‌تواند در چارچوب سیاست‌های روش یا شیوه‌های بازنمایی کردن جهان بسیار اهمیت داشته باشند و پیام خاص خود را برسانند.

کتاب حاضر مجموعه‌ای است از گفتارها، مقاله‌ها و مطالب متنوع و البته مرتبط

که در طول چند سال فراهم شده‌اند. برخی فصول و مطالب پیش‌تر در قالب مقالات در مجلات علمی منتشر شده بودند که برخی یادداشت‌ها و نسخه‌های تلخیص‌شده کتب و منابع لاتین را بر آن‌ها افزوده‌ام. از این رو، به زحمت می‌توان کتاب را اثری تألیفی دانست. ذکر مقالات و منابع اصلی مورد استفاده در کتاب فهرستی بلندبالا می‌طلبد. با همه ناهمگونی‌ها، آنچه در سطحی نظری‌تر و کلی‌تر به آن انسجام می‌بخشد، بیان نکاتی ظریف و کلیدی است که در لابه‌لای مطالب و مفاهیم کتاب نهفته است؛ نکاتی که می‌توان گفت خواست اصلی نویسنده را شکل می‌دهد. به علاوه، توجه به این ناهمگونی‌ها و نگاه نامتقارن به سیر نظریه اجتماعی دست‌کم در یک قرن اخیر از دیگر اهداف کتاب است تا بر پیچیدگی و جدال رویکردهایی تأکید شود که جهان کنونی ما را بیش از پیش پیچیده و ناهمگون کرده‌اند.

کتاب برآیند همکاری مستقیم و غیرمستقیم دوستان و دانشجویان عزیزی است که هر یک به نوعی در آن سهم داشته‌اند؛ از مقالاتی که با همکاری یکدیگر چاپ کرده‌ایم تا گفتگوهای علمی که طی سالیان داشته‌ایم. در این میان، زحمات برخی عزیزان چنان است که نمی‌توان از ذکر نامشان چشم پوشید. دوست و برادرزاده عزیزم کاوان زحمت آماده‌سازی کتاب را کشید و همزمان به ویرایش اولیه کار و ارائه پیشنهاداتی ارزشمند پرداخت. به علاوه، در نگارش بخش‌هایی از کار به ویژه بخش فلسفه قاره‌ای همراه من بود. همچنین از دکتر مهدی رضایی، دکتر مهدی علیزاده و آقای مقدم مهدوی و دکتر نریمان محمدی عزیز که هر کدام زحمت مطالعه اولیه بخش‌هایی از کتاب را متقبل شدند سپاسگزارم. جا دارد به طور ویژه از انتشارات وزین ققنوس سپاسگزاری کنم که به چاپ کتاب حاضر همت گمارد. در فرهنگی که بازار کتابش عموماً در دست آثار ترجمه‌ای است، پذیرفتن اثر تألیفی با این حجم در باب روش تحقیق ناشی از شهامت، بلندنظری و خردمندی ناشر محترم است که انگیزه آن قطعاً چیزی جز تولید فکری و فرهنگی در این کشور نیست.

با توجه به حجم نسبتاً بالای کتاب و مشکلات کاری متعددی که در طول دو سال اخیر درگیرشان بودم، چند بار اتمام کار را به تعویق انداختم و حتی چندی از آن منصرف شدم؛ اگر همراهی دوست خویم، دکتر نریمان محمدی، نبود که با تلاش، حوصله و محبتی ستودنی وقت گرانبهای خود را شبانه‌روز به ویرایش کار اختصاص داد در حد توان آن را تصحیح و تنظیم کرد، بدون شک اتمام کتاب یا به تعویق

می‌افتاد یا شاید از نشر آن منصرف می‌شدم. از این رو، جا دارد صمیمانه از ایشان تشکر و تقدیر کنم.

در پایان، اثر ناچیز حاضر را به پاس دوستی پر از عشق و صفای سالیان متمادی به عزیزانم، دکتر مهدی رضایی و سعید کاکی تقدیم می‌کنم؛ همان‌ها که در گمنامی شهره جهان خویش‌اند و در ساحت دانش، دور از هیاهوی شهر، بیش از آنچه در توانشان است، به دوش می‌کشند و منتی نمی‌گذارند.

احمد محمدپور

اسفندماه ۱۳۹۴

از پارادایم به اپیستمه

سه پرسش بنیادی در حوزه پارادایم

این فصل با طرح برخی پرسش‌های بنیادی در حوزه پارادایم آغاز می‌شود و سه پرسش روش‌شناسی،^۱ معرفت‌شناسی^۲ و هستی‌شناسی^۳ را می‌کاود. سپس رویکردهای نظری کوهن، لاکاتوش، فایرابند، پوپر و فوکو در این باب بحث خواهند شد.

پرسش هستی‌شناختی: این پرسش، پرسش از چیستی^۴ است و ماهیت و شکل واقعیت اجتماعی را نشانه می‌رود. پرسش این است که آیا جهان پدیده‌های اجتماعی جهانی عینی و واقعی با موجودیتی خودآیین بیرون از ذهن انسان و مستقل از تفسیرهای ارائه‌شده سوژه از آن است یا هر آنچه وجود دارد برساخته ذهن سوژه است و خارج از آگاهی وی بی‌معناست؟ به عبارت دیگر، از نظر هستی‌شناختی، این پرسش مطرح است که آیا پدیده‌های اجتماعی، اشیای فی‌نفسه^۵ اند یا بازنمایی اشیا.^۶ این مسئله به پرسش فلسفی کلان‌تری در مورد وجود اشیا و وجود جهان بیرونی مرتبط می‌شود. در واقع، وجود ایده‌ای در ذهن چیز زیادی در مورد وجود ابژه در واقعیت به ما نمی‌گوید، درست همان‌طور که رنگ میز ماهیت وجودی آن میز را به ما نمی‌نماید.

1. methodology 2. epistemology 3. ontology 4. whatness
5. things as such 6. representation of things

پرسش معرفت‌شناختی: این پرسش به رابطه بین چیستی و کیستی (و خروجی این رابطه) می‌پردازد. در این بعد، به دانش‌پذیری واقعیت اجتماعی توجه و فراتر از همه این‌ها بر رابطه مشاهده‌گر و واقعیت مشاهده‌شده تمرکز می‌شود. روشن است که پاسخ این پرسش به پاسخ پرسش هستی‌شناختی وابسته است. اگر جهان خارجی فی‌نفسه و مستقل از کنش انسان وجود داشته باشد، شیوه دسترسی و درک آن مستلزم در پیش گرفتن شیوه‌ای عینی، مستقل، جداشده و بدون واهمه از تغییر، در خلال فرایند شناخت آن است. در پیوندی نزدیک با پاسخ پرسش معرفت‌شناختی، شکل‌های گوناگونی از دانش وجود دارند که از قوانین طبیعی جبرگرایانه حاکم بر مقولات علت و معلول تا قوانین احتمالی، انواع گوناگون تعمیم‌ها (مانند نمونه‌های آرمانی وبر) تا رد تعمیم‌گرایی و دانش‌های مقید را شامل می‌شوند؛ در سوی دیگر این پیوستار، می‌توان دانش‌هایی را مشاهده کرد که کاملاً تفسیری، پدیدارشناختی و ذهن‌گرایانه‌اند.

پرسش روش‌شناختی: این پرسش به چگونگی مربوط است و به این نکته می‌پردازد که چگونه می‌توان واقعیت اجتماعی را مطالعه کرد. از این رو، به ابزارهای فنی و عملی فرایند معرفت‌سازی یا معرفت‌یابی توجه می‌کند. در این‌جا نیز، پاسخ‌ها دقیقاً به پرسش‌های قبلی (پرسش‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی) برمی‌گردند. نگاه به واقعیت اجتماعی هم چون ابژه‌ای بیرونی که تحت تأثیر رویه‌های شناختی پژوهش نیست، به نسبت باور به وجود فرایندهای تعاملی بین پژوهشگر و ابژه بیشتر پذیرای فنون دستکاری (مانند آزمایش‌ها، مهار متغیرها و نظایر آن) است (Guba & Lincoln 1994).

بنابراین، هر سه پرسش با هم ارتباط متقابل دارند، نه تنها به این دلیل که هر یک تحت تأثیر دو پرسش دیگر است، بلکه به این سبب که گاهی تمایز بین مرزهای این سه دسته پرسش دشوار است. در حقیقت، دشوار می‌توان مفاهیم مربوط به ماهیت واقعیت اجتماعی را از تأملات مربوط به چگونگی درک آن یا همین تأملات را از فنون مورد استفاده برای بررسی واقعیت جدا کرد. بر همین اساس، این روابط متقابل بین سه دسته پرسش بالا در جریان پژوهش خصلتی ضمنی می‌یابد و محقق باید در این خصوص دقت فراوانی به خرج بدهد.

کوهن^۱ و پارادایم‌های علم

مفهوم پارادایم^۲ ریشه‌هایی کهن در تاریخ تفکر فلسفی دارد. افلاطون این واژه را به معنی مدل^۳ استفاده کرد و ارسطو نیز آن را به معنای نمونه^۴ به کار گرفت. در علوم اجتماعی، واژه پارادایم با معانی و کاربردهای گوناگون ترکیب و گاه مخدوش شده است. این معانی و کاربردها از مترادف شمردن آن با نظریه تا زیرمجموعه^۵ درونی نظریه‌ای خاص، از نظامی از ایده‌های مربوط به ماهیت پیش‌علمی^۵ تا مکتب فکری خاص و از رویه پژوهشی نمونه‌وار تا روشی واحد را شامل می‌شود. از این رو، به نظر می‌رسد بررسی معنای این واژه از نظر دانشمندی که در دهه ۱۹۶۰ آن را مجدداً به کانون توجه فلاسفه و دانشمندان اجتماعی وارد کرد، ضروری باشد. این مرور با ارجاع به کار کوهن و رساله اثرگذارش با عنوان ساختار انقلاب‌های علمی صورت می‌گیرد (Kuhn 1962).

کوهن، با تأمل در تکامل تاریخی علوم، درک سنتی علوم را چونان پیشرفتی انباشتی و خطی از معلومات جدید رد کرد. طبق مفهوم سنتی، ابداعات و اکتشافات واحد به بدنه پیشین دانش اضافه می‌شوند؛ درست به همان شیوه که آجرها را برای بنا نهادن ساختمان به کار می‌گیرند. با وجود این، طبق نظر کوهن، در حالی که این فرایند کلی علم در دوره‌های متعارف^۶ است، زمان‌هایی انقلابی^۷ نیز وجود دارند که در آن‌ها پیوستگی با گذشته گسسته و مسیر جدیدی آغاز می‌شود. درست در قالب همین استعاره ساختمان، ساختمان آجری قدیمی نابود می‌شود تا ساختمان جدیدی با معماری و کالبد نو پدید آید؛ برای مثال تخریب یک ساختمان گلی قدیمی برای ساخت ساختمانی آلومینیومی یا شیشه‌ای می‌تواند استعاره کوهن را کاملاً بیان کند.

کوهن استدلال خود را با مجموعه‌ای غنی از مصادیق و مدارک از علوم (مخصوصاً فیزیک) مستند می‌کند. برای مثال، وی مراحل توسعه علم فیزیک بصری را باز می‌گوید که امروزه در قالب فیزیک کوانتوم تفسیر می‌شود. طبق این دیدگاه، نور ترکیبی است از فوتون‌ها که مشخصه‌هایی چون امواج و برخی ذرات را

1. Thomas Kuhn 2. paradigm 3. model 4. example 5. pre-scientific
6. normal 7. revolutionary

به نمایش می‌گذارد. کوهن معتقد است که قبل از تدوین این نظریه از سوی پلانک، اینشتین و دیگران این باور وجود داشته است که نور حرکت موجی متقاطع دارد. این نظریه در اوایل قرن نوزدهم عنوان شد. حتی بسیار پیش‌تر، در قرن هفدهم، دیدگاه مسلط در این باره دیدگاه نیوتونی بود که بر اساس آن نور ترکیبی از ذرات مادی به شمار می‌رفت.

حرکت از رویکردی نظری به رویکرد نظری دیگر بسیار شتابان است و پیامدهایی چنان ریشه‌ای به دنبال دارد که کوهن در کاربرد واژه انقلاب علمی^۱ درنگ نکرد. اما بعد از یکی از این انقلاب‌ها، در رشته علمی معینی چه روی می‌دهد؟ از دید کوهن، با ایجاد چنین انقلابی، در مسائل اساسی و مورد بررسی رشته‌ای خاص جابه‌جایی ایجاد می‌شود و معیارهایی به وجود می‌آیند که بر اساس آن برخی مسائل قابلیت تحقیق علمی پیدا می‌کنند و مشروعیت پژوهشی می‌یابند؛ در این میان، روش‌های جدید حل مسائل نیز به طور هماهنگ تعیین می‌شوند. در واقع، جهت‌گیری مجدد در رشته‌ای رخ می‌دهد که شامل از جاکنندگی شبکه مفهومی است که دانشمندان از طریق آن جهان را می‌بینند. این شبکه مفهومی از نظر کوهن، پارادایم خوانده می‌شود و همین جنبه از نظریه پردازی اوست، نه تحلیل فرایند تکاملی علم، که در این جا برای ما اهمیت دارد. از دید کوهن، علم بدون پارادایم فاقد جهت‌گیری و معیارهای انتخاب است: همه مسائل، همه روش‌ها و همه فنون به طور یکسان مشروع‌اند. در مقابل، پارادایم، خط‌مشی یا راهنمایی فراهم می‌سازد. پارادایم نه تنها برای دانشمند نقشه‌ای به دست می‌دهد، بلکه برخی مسیرهای ضروری را نیز برای نقشه‌سازی پیش روی وی می‌گذارد. دانشمند در جریان آموزش با پارادایمی معین قادر خواهد بود نظریه، روش‌ها و معیارها را در کنار هم و معمولاً به طرز پیچیده گرد آورد. کوهن علم متعارف را همچون مرحله‌ای در رشته‌ای علمی که در خلال آن پارادایمی مشخص از توافق اجتماع علمی مسلط برخوردار می‌شود، تعریف می‌کند. در طول زمان، چنانچه پارادایم دیگری به شکلی انقلابی جایگزین پارادایم مورد استفاده نشود، آن رشته علمی به شکلی انباشتی و خطی تکامل می‌یابد و به بخشی از کل توسعه دانش منتسب می‌شود.

مثال‌های متعددی از پارادایم‌های علم را می‌توان در تاریخ علوم طبیعی یافت. در باب مثال قبلی، می‌توانیم دربارهٔ پارادایم‌های ذره‌ای، موجی و کوانتوم در فیزیک نور صحبت کنیم. به همین شکل، مثال‌های دیگری هم می‌توان از پارادایم‌های جایگزین زد که در گذر زمان موفق بوده‌اند؛ برای مثال، مکانیک نیوتونی و اینشتینی و کیهان‌شناسی بطلمیوسی و کوپرنیکی و غیره.

پرسش این است که ما در علوم اجتماعی تا چه حد می‌توانیم دربارهٔ پارادایم‌ها صحبت کنیم؟ کوهن بر این باور است که پارادایم مشخصهٔ خاص علوم بالغ^۱ است. قبل از این‌که نیوتن نظریهٔ ذره‌ای نور را ارائه کند، هیچ پارادایم مشترکی در بین دانشمندان این حوزه وجود نداشت. در مقابل، مکاتب و زیرمکاتب گوناگون متضاد و رقیب حضور داشتند که هر کدام نظریه یا دیدگاه خاص خود را داشتند. از همین رو، کوهن نتیجه می‌گیرد که نتیجهٔ شبکه‌ای فعالیت آن‌ها چیزی کمتر از علم بود. در این رویکرد، علوم اجتماعی، بجز علوم اقتصادی، به دلیل فقدان پارادایمی عمدتاً مشترک در اجتماع علمی، در شرایط ماقبل پارادایمی به سر می‌برد؛ کوهن باور داشت اقتصاددانان دست‌کم در این زمینه اشتراک نظر دارند که اقتصاد چیست، در حالی که هنوز این پرسش مطرح است که کدام بخش از علوم اجتماعی قادر به کسب پارادایمی خاص شده است.

آنچه دربارهٔ علوم اجتماعی گفته شد به طبع در مورد جامعه‌شناسی نیز صدق می‌کند. در حقیقت، به سختی می‌توان پارادایمی را شناسایی کرد که حتی برای دوره‌ای کوتاه مورد اتفاق نظر جامعه‌شناسان بوده باشد؛ با این حال، تفسیر دیگری از اندیشهٔ کوهن وجود دارد که در تلاش برای کاربست مقوله‌های وی در جامعه‌شناسی پیشنهاد شده است. این تفسیر به بازتعریف مفهوم پارادایم می‌پردازد و همهٔ عناصر تعریف اولیهٔ وی را (رویکرد نظری که تناسب پدیدهٔ اجتماعی را تعریف می‌کند، فرض‌های تفسیری را جلو می‌برد و فنون تحقیق تجربی را جهت می‌بخشد) حفظ می‌کند، بجز یک مورد: این‌که پارادایم مورد توافق اجتماع علمی است. این نوع نگاه به پارادایم راه را برای حضور پارادایم‌های متعدد درون رشته‌ای خاص هموار می‌سازد. از این رو، جامعه‌شناسی به جای آن‌که رشته‌ای پیشاپارادایمی^۲ قلمداد شود، به رشته‌ای چندپارادایمی^۳ تبدیل می‌شود. این تعریف فریدریش است که بعد از

برجسته ساختن پارادایم ملهم از پارسونز، یعنی کارکردگرایی ساختاری،^۱ رهیافت دیالکتیک مارکسیستی را دومین پارادایم جامعه‌شناسی تلقی کرد که در آن مفاهیم نظام و وفاق به عنوان مفاهیم محوری کارکردگرایی جای خود را به مفهوم تضاد می‌دهند (Friedrichs 1970).

این تعریف از مفهوم پارادایم بر حسب رویکرد نظری عمومی که دیگر رویکردها را به حاشیه نمی‌راند بلکه در رقابت آزاد با آن‌ها قرار دارد، مسلماً وسیع‌ترین تعریف منطبق با کاربرد امروزی این واژه در علوم اجتماعی است. با وجود این، این تفسیر نه‌چندان دقیق که درک اولیه کوهن را درباره جایگاه علوم اجتماعی نشان می‌دهد نباید در نتیجه برابر دانستن پارادایم با نظریه یا مکتب فکری کم‌اهمیت تلقی شود. در حقیقت، ارزش بنیادی مفهوم پارادایم در ماهیت پیشانظری و در تحلیل نهایی در ارزش متافیزیکی چشم‌انداز رهنما^۲ و جهان‌بینی‌ای^۳ است که هم تأمل نظری و هم تحقیق تجربی را شکل می‌دهد و سازمان می‌بخشد. در این تفسیر، به نظر می‌رسد مفهوم پارادایم برای تحلیل چارچوب‌های مرجع گوناگون و بنیادین مفید واقع شود و این‌که هنوز در حوزه روش‌شناسی پژوهش اجتماعی مورد ارزیابی و استفاده است. در پایان، از نظر کوهن، پارادایم عبارت است از چارچوبی از تفکر و باورداشت که به آن وسیله محقق می‌تواند به تحقیق و تفسیر واقعیت بپردازد. انقلاب علمی زمانی رخ می‌دهد که پارادایمی جایگزین پارادایم دیگر می‌شود. این‌که پارادایمی معین جایگزین پارادایم دیگری می‌شود رخدادی مهم است، زیرا نظام باورداشت حاکم با نگاه به واقعیت تغییر می‌کند. با این حال، به موازات این جایگزینی، دوره‌ای کوتاه از آشفتگی و اختلال پدید می‌آید، زیرا باورداشت‌های بنیادینی که قبلاً از پارادایم کهن حمایت می‌کردند دچار سستی می‌شوند و جایشان را به باورداشت‌های نو می‌دهند.

لاکاتوش^۴ و برنامه‌های پژوهشی

لاکاتوش در تلاش برای به تصویر کشیدن فعالیت علمی چونان فعالیتی که در چارچوبی ویژه صورت می‌گیرد، رهیافتی مشابه کوهن پیش‌گرفت (Lakatos

1978). کوهن این چارچوب را پارادایم خواند، در حالی که لاکاتوش واژه برنامه پژوهشی^۱ را برای بیان آن به کار گرفت. طبق نظر لاکاتوش، هر برنامه پژوهشی متضمن جایگزینی نظریه‌هایی است که از طریق مجموعه‌ای از اصول بنیادین به هم متصل شده‌اند. این اصول بنیادین بیانگر مشخصه‌های تعریف‌کننده برنامه پژوهشی است. برای مثال، یکی از اصول بنیادین برنامه کوپرنیک آن بود که زمین و سیاره‌ها به دور خورشیدی ثابت می‌چرخند. برای توضیح بیشتر مفهوم پارادایم کوهن و برنامه پژوهشی لاکاتوش می‌توان از روان‌شناسی یادگیری مثال زد: در اوایل دهه ۱۹۳۰، پارادایم مکانیکی یا برنامه پژوهشی مسلطی در روان‌شناسی یادگیری توسعه یافته بود که بر فرایند یادگیری از طریق شرطی‌سازی و خاموش شدن تقویت‌کننده‌های محرک-پاسخ ویژه تأکید می‌کرد. در این فرایند، ارگانیسم حالتی واکنشی پیدا می‌کرد، به طوری که یادگیری محصول اعمال فشارهای خارجی موسوم به تقویت‌کننده به حساب می‌آمد. پارادایم یا برنامه پژوهشی رقیبی که در آن دوره ظهور یافت، مدل یادگیری ارگانیسم بود. در این مدل، یادگیری از طریق آزمون قواعد یا فرضیه‌ها بر روی ارگانیسمی فعال حاصل می‌شد. به عبارت دیگر، تغییر یا یادگیری از طریق برخی دگرگونی‌های درونی پدید می‌آمد، مانند آنچه نظریه گشتالت، پردازش اطلاعات یا روان‌شناسی شناختی مدافع آن بود (Gholson & Barker 1985). نظریه رشد کودک پیازه نیز مثال مناسب دیگری از پارادایم ارگانیسمی در روان‌شناسی است. به همین منوال در پاسخ به مشکلات پارادایم‌ها یا برنامه‌های پژوهشی گذشته، سنت‌های پژوهشی دیگری در روان‌شناسی مانند تداعی‌گری، رفتارگرایی و روان‌شناسی شناختی پدید آمدند (Laudan 1970).

فایربرند^۲ و نظریه آنارشسیسم علمی

فایربرند فیلسوف علمی بود که از رهیافت‌های روش‌شناختی گوناگون علم، چه آن‌ها که مورد دفاع یا مورد انتقاد بود یا رد شده بود، آگاهی داشت. وی از این‌که ظهور و سقوط پارادایم‌ها را می‌دید به هیچ وجه شگفت‌زده نمی‌شد. برای مثال، رهیافت فرضیه‌آزمایی^۳ مورد دفاع اثبات‌گرایان منطقی سخت در حال زوال بود، زیرا واقعیت‌هایی که بر اساس

آن فرضیه‌ها آزمون می‌شدند آن‌طور که به نظر می‌رسیدند سراسر است و عاری از اشتباه نبودند. ابطال^۱ نیز چندان اصل روش شناختی شایسته‌ای نبود زیرا شناسایی علت پیش‌بینی اشتباه کار بسیار دشواری بود: آیا دلیل آن است که نظریه اشتباه است یا اشتباه در انجام برخی مراحل آزمایش به مشاهده اشتباه منجر شده است؟ کوهن و لاکاتوش تلاش کردند این مشکلات را با تمرکز بر چارچوب نظری‌ای حل کنند که دانشمندان درون آن کار می‌کردند. با وجود این، رهیافت پارادایم کوهن سازوکاری به دست نداد که از آن طریق تغییر از پارادایمی به پارادایم دیگر میسر شود. لاکاتوش تلاش کرد از این دام بگریزد، اما در عین حال، معیار وی برای تعریف علم چنان سست بود که هر چیزی را می‌شد چنان امر علمی در قالب آن قرار داد (Chalmers 1976).

در نتیجه چنین ناکامی‌هایی برای شناخت مشخصه متمایز علم، فایربراند اظهار داشت که چیزی به نام روش علم وجود ندارد. از دید وی، علم فاقد مشخصه‌هایی است که به تولید معرفتی برتر از دیگر اشکال معرفت منتهی شود. فایربراند این موضع را اتخاذ کرد که تنها اصل تغییرناپذیر علم آن است که هر چیزی ممکن است. وی احساس کرد که احترام شایانی که برای علم قائل شده‌ایم، خطرناک است و می‌تواند (مانند مسیحیت در قرون وسطی) نقش سرکوبگرانه‌ای در زندگی انسان بازی کند. فایربراند ارزش وافر برای آزادی فردی قائل بود و اعتقاد داشت که با حذف فشارهای روش شناختی که بر دانشمندان اعمال می‌شود، آزادی انسان برای انتخاب بین علم و دیگر شکل‌های معرفت بیشتر خواهد شد. زمانی که ما چنین رهیافت گشوده‌ای به جامعه اتخاذ کنیم، علم در برابر دیگر صور دانش از اولویت خاصی برخوردار نخواهد بود.

پوپر و اسطوره چارچوب^۲

رویکرد پوپر به تولید و بازتولید دانش بر قاعده ابطال یا آنچه وی ابطال‌گرایی^۳ می‌خواند، مبتنی است. چنین قاعده‌ای از نظر پوپر چنان اصلی عمل‌گرایانه است که می‌تواند به حل مسئله منتهی شود. با وجود این، هیچ نظریه یا پارادایمی قادر نیست همه مسائل را در دوره‌ای خاص حل کند. به همین ترتیب، هیچ راه‌حل

ارائه شده‌ای نیز نتوانسته است قابلیت حقیقی خود را نشان دهد و کامل باشد. از این رو، پوپر معتقد است دقیقاً همین کاستی‌ها و نقایص نظریه-داده موجود است که در هر دوره‌ای بسیاری از معماهای علم متعارف کوهنی را تعیین می‌کند. اگر بتوان نظریه یا داده‌ای را با شواهد بسیار سختگیرانه و دقیق به چالش کشید یا رد کرد، می‌توان گفت که با فعالیتی واقعاً علمی مواجهیم. به نظر پوپر، تنها در صورت ابطال نظریه‌ها چه در علوم اجتماعی و چه در علوم طبیعی است که پرسش‌های جدید مطرح می‌شوند و ارائه نظریه‌های جدید ضرورت می‌یابد. بر همین اساس، پوپر نگاه پارادایمی یکپارچه کوهن را نوعی اسطوره چارچوب تلقی می‌کند که سازوکار ابطال سختگیرانه نظریه‌ها را به عنوان موتور محرکه تولید معرفت نادیده می‌گیرد.

پوپر در منطق اکتشاف علمی (Popper 1934) به این واقعیت (که کوهن نیز بعدها بر آن تأکید کرد) اذعان کرد که دانشمندان ضرورتاً ایده‌های خود را درون چارچوب نظری مسلّمی بسط می‌دهند. وی همچنین در حدس‌ها و ابطال‌ها: رشد معرفت علمی چنین نوشت:

علم باید با اسطوره‌ها و با نقد اسطوره‌ها آغاز شود؛ نه با گردآوری مشاهده‌ها، نه با ابداع آزمایش‌ها، بلکه با بحث انتقادی درباره اسطوره‌ها، و فنون و شیوه‌های جادویی. سنت علمی با دو مشخصه از سنت غیرعلمی متمایز می‌شود: نخست، نظریه‌ها رد می‌شوند و ماهیت جزمی ندارند؛ دوم، نظریه‌ها با آزمایش‌های سخت و دشوار بهبود پیدا می‌کنند (Popper 1963, p. 56).

بر مبنای رویکرد پوپر، رشد معرفت علمی از مسائل ما و از تلاش‌های ما برای حل آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. این تلاش‌ها مستلزم صورت‌بندی نظریه‌هایی است که اگر هدف آن‌ها تبیین آشفته‌گی‌های موجود در نظریه‌های قبلی است، باید از دانش موجود فراتر بروند و بنابراین نوعی جهش تخیلی داشته باشند. به همین دلیل، پوپر تأکید خاصی بر نقش تخیل خلاق مستقل در صورت‌بندی نظریه دارد. محوریت و اولویت مسائل در طرح علمی پوپر به غایت خاص است. همین نکته است که پوپر را وادار می‌کند دانشمندان را همچون حل‌کنندگان مسائل تلقی کند. دیگر این‌که، دانشمندان با مسائل آغاز می‌کنند نه با مشاهده‌ها یا واقعیت‌های عریان. پوپر بر این باور است که تنها تکنیک منطقی لاینفک روش علمی، آزمون قیاسی نظریه‌هایی است که خودشان محصول هیچ عملیات منطقی نیستند. در این رویه قیاسی،

استنتاج‌ها از فرضیه‌های آزمونی استنباط می‌شوند. استنتاج‌های مذکور آزموده می‌شوند تا مشخص شود فرضیه‌ها را تقویت^۱ (نه تأیید) می‌کنند یا نمی‌کنند. این استنتاج‌ها مستقیماً با واقعیت‌ها مقایسه نمی‌شوند. پوپر صرفاً به این دلیل که هیچ واقعیت نابی^۲ وجود ندارد، تأکید می‌کند که همه گزاره‌ها-مشاهده‌ها بار نظری دارند و به همان اندازه که از عوامل ذهنی ناب (دغدغه‌ها، انتظارات، آرزوها و غیره) پیروی می‌کنند، تابع امور واقعی عینی هستند. اما شیوه قیاسی پوپر چگونه عمل می‌کند؟ وی در این زمینه چهار مرحله پیشنهاد داد (Corvi 1997):

الف) گام نخست حالت صوری دارد و عبارت است از آزمودن همسازی درونی نظام نظری برای شناسایی هرگونه تناقض احتمالی.

ب) گام دوم نیمه‌صوری است. در این مرحله، نظریه به اصل موضوع احاله داده می‌شود^۳ تا عناصر تجربی و منطقی آن از هم متمایز شود. در این فرایند، دانشمند شکل منطقی نظریه را شفاف می‌سازد. در صورت عدم موفقیت در این گام، ممکن است اشتباهات مقوله‌ای ایجاد شوند که آن‌ها نیز باعث می‌شوند دانشمند پرسش‌های اشتباه طرح کند و به دنبال یافتن داده‌های تجربی‌ای باشد که اساساً وجود ندارند. اکثر نظریه‌های علمی دارای عناصر تحلیلی (مثلاً عناصر پیشینی) و عناصر ترکیبی‌اند. بر همین اساس، احاله دادن آن‌ها به اصل موضوع برای ایجاد تمایز بین این عناصر کاملاً ضرورت دارد.

ج) گام سوم مقایسه نظریه جدید با نظریه‌های موجود برای تعیین این نکته است که آیا می‌تواند با ارجاع و استفاده از آن پیشرفتی حاصل شود. اگر پیشرفتی حاصل نشود، این نظریه مورد پذیرش نیست. از سوی دیگر، اگر موفقیت تبیینی آن با نظریه‌های موجود مطابق باشد و به علاوه برخی پدیده‌های آشفته دیگر را نیز تبیین کند، یا برخی مسائل حل‌نشده را حل کند، می‌توان گفت که به بدنه نظریه‌های موجود افزوده شده است و قابلیت پذیرش دارد. بنابراین، پوپر به پیشرفت نظری باور دارد. وی تأکید می‌کند که می‌توان برتری نظریه‌ای را بر دیگری از طریق آزمون قیاسی (نه استقرایی) هر دو نظریه تعیین کرد. به همین دلیل، وی می‌گوید هر نظریه زمانی بر نظریه دیگر برتری دارد که (ضمن ابطال نشدنش) دارای محتوای تجربی و قدرت تبیینی بیشتر باشد.

د) مرحله نهایی عبارت است از آزمون نظریه به وسیله کاربری استنتاج‌های آن. اگر این استنتاج‌ها درستی خود را نشان دادند، نظریه تقویت می‌شود، اما هرگز تأیید نمی‌شود؛ در صورتی که استنتاج‌ها اشتباه از آب درآیند، نشانه آن است که نظریه مورد نظر کاملاً درست نیست (به لحاظ منطقی باطل است). در این جاست که دانشمند مجدداً تلاش خود را برای یافتن نظریه‌ای جدید آغاز می‌کند.

یکی از مشکلات عمده در کار پوپر آن است که همواره نمی‌توان اشتباه بودن نظریه‌ای معین را با قطعیت بیان کرد؛ مخصوصاً اگر آن نظریه از معیارهای آماری برای ارزیابی فرضیه صفر (فرضیه فقدان رابطه معنادار بین دو پدیده) استفاده کند. به شکل کلی‌تر، گاه نمی‌توان با قطعیت گفت که اگر فرضیه با شواهد ابطال شد، این ابطال نشانه ایراد در فرضیه‌سازی است یا در گردآوری شواهد (Johannson 1975). ابطال‌گرایی پوپر را می‌توان از نظر منطقی نیز به چالش کشید. برای مثال، مشخص نیست که پوپر چگونه با گزاره‌هایی نظیر «هر فلزی در حرارت خاصی ذوب می‌شود» برخورد می‌کند. این فرضیه را نمی‌توان با هیچ مشاهده‌ای ابطال کرد، چون همیشه درجه حرارت بالاتری نسبت به درجه‌ای که در آن فلز می‌تواند ذوب شود، وجود دارد؛ از این رو، چنین فرضیه‌هایی همواره علمی و تأییدشده باقی می‌مانند. این موارد را عمدتاً همپل^۱ مطرح کرده است. همپل به این نتیجه رسید که اصل تأییدگرایی اثبات‌گرایی منطقی آزمون‌پذیر نیست، اما معتقد بود ابطال‌گرایی پوپر نیز با اتکای صرف به زمینه‌های منطقی آزمون‌ناپذیر است. ساده‌ترین پاسخ به این مسئله آن است که چون پوپر به چگونگی دستیابی، حفظ یا زوال علمی نظریه‌ها می‌پردازد، پیامدهای فردی نظریه‌های علمی پذیرفته شده کنونی به معنای آن است که بخشی از دانش علمی آزمون‌پذیر هنوز از اعتبار برخوردار است و هر دو مثال همپل در ذیل این مقوله قرار می‌گیرند. برای مثال، طبق نظریه اتم، همه فلزها در برخی درجه‌ها ذوب می‌شوند.

چارلز تیلور نیز در مقام معرفت‌شناس پوپر را به دلیل مخدوش بودن جهان‌بینی وی و منسوخ خواندن اهمیت فلاسفه سنت قاره‌ای قرن بیستم متهم ساخته است (Taylor 1995). طبق نظر تیلور، انتقادات پوپر کاملاً بی‌اساس‌اند، اما به دلیل آنچه

1. Carl Gustav Hempel

وی شایستگی‌های ذاتی دعاوی پوپر می‌خواند، مورد توجه و احترام‌اند. ویلیام بارتلی در دفاع از پوپر چنین می‌گوید:

سیر کارل پوپر واقعاً در گفتگوی حرفه‌ای فلسفی معاصر مشارکت ندارد، درست برعکس، وی آن گفتگو را ویران کرد. اگر وی در مسیر درست قرار دارد، پس اکثر فلاسفه حرفه‌ای در سراسر جهان زندگی فکری‌شان را به هدر داده‌اند. شکاف بین روش فلسفیدن پوپر و اکثریت فلاسفه حرفه‌ای به اندازه شکاف بین ستاره‌شناسی و طالع‌بینی است (Essien & Okon 2013, p. 78).

میشل هارک، روان‌شناس و فیلسوف، در پوپر، اتو زلتس و پیدایش معرفت‌شناسی انقلابی (Hark 2003) مدعی شد که پوپر بسیاری از ایده‌های خود را از معلمش، اتو زلتس،^۱ روان‌شناس آلمانی، گرفته است. زلتس بسیاری از افکارش را عمدتاً به دلیل ظهور نازیسم منتشر نساخت و در سال ۱۹۳۳ وادار به ترک کشور شد و از آن پس نازی‌ها ارجاع به کارهای وی را نیز ممنوع ساختند. به طور کلی، پوپر از سوی بسیاری از دانشمندان متنفاً به دلیل ردّ کارهای افلاطون، هگل و مارکس هدف انتقادهای فراوان بوده است.

فوکو و اپیستمه

فوکو چهره نامدار فلسفه و جامعه‌شناسی متأخر است که شیوه‌های نوی را برای بررسی پدیده‌های اجتماعی و تاریخی معرفی کرد. وی به لحاظ سبک خاص خود، فراتر از روش‌ها و نظریه‌های زمانه خود حرکت کرد. فوکو دوره معاصر را دوره خاص معرفتی تعریف کرد و کوشید از ابزار مخصوص این دوره معرفتی استفاده نکند. او با به‌کارگیری دو شیوه دیرینه‌شناسی^۲ و

1. Otto Selz

۲. دیرینه‌شناسی یا باستان‌شناسی (archeology) از مفاهیم محوری و مخصوصاً مفهومی روش‌شناختی در کارهای فوکو است. بنیان نظری روش دیرینه‌شناسی آن است که نظام‌های معرفت و تفکر (به گفته فوکو اپیستمه‌ها یا شناخت‌ها و صورت‌بندی‌های گفتمانی) تحت سلطه برخی قوانین و قواعدی فراسوی آن چیزی که به انسان‌ها آگاهی می‌بخشد و مرزهای تفکر آزاد آن‌ها را تعریف می‌کند. دیرینه‌شناسی روشی است برای خوانشی تاریخ‌نگارانه از سوی مورخ که بر تقدم آگاهی فرد و سوژه متمرکز نیست، بلکه سطوح ناآگاه و ریشه‌دار تولید و بازتولید آن‌ها را به شیوه‌ای انتقادی بازخوانی می‌کند.